

وغوغ ساهاب

قضیه لیست
(به پارسی سره)

۸۹	قضیه‌ی فرویدیسیم
۹۷	قضیه‌ی موی دماغ
۱۰۳	قضیه‌ی شخص لادین و عاقبت اوی
۱۰۹	قضیه‌ی چهل دختران (مشهور به ملک القضا یا)
۱۲۱	قضیه‌ی تق ریزنومچه
۱۲۷	قضیه‌ی برنده لاتار
۱۳۳	قضیه‌ی داستان باستانی یا رومان
۱۳۳	تاریخی
۱۳۹	قضیه‌ی خواب راحت
۱۴۷	قضیه‌ی دکتر ورونف
۱۵۵	قضیه‌ی آقابالا و اولاده کمپانی لیمیتد
۱۶۹	قضیه‌ی میزان تروپ
۱۷۷	قضیه‌ی وای به حال نومچه
۱۸۱	قضیه‌ی عشق پاک
۱۸۷	قضیه‌ی میزان العشق (مبحث علمی)
۱۹۳	قضیه‌ی اسم و فامیل
۱۹۷	قضیه‌ی اختلاط نومچه
۲۱۵	قضیه‌ی ویتامین
۲۲۳	قضیه‌ی ساق پا
۲۳۳	قضیه‌ی عوض کردن پیشونی
۲۳۹	قضیه‌ی رمان علمی
۲۴۵	قضیه‌ی کن فیکون

۱۱	تقدیم نومچه
۱۳	قضیه‌ی کینگ کونگ
۲۱	قصه‌ی خارکن
۲۷	قصه‌ی تبارت «طوفان عشق خون‌آلود»
۳۵	قضیه‌ی انتقام آرتیست
۳۹	قضیه‌ی خیابون لختی
۴۳	قضیه‌ی طبع شعر
۴۷	قضیه‌ی مرثیه شاعر
۵۱	قضیه‌ی چگونه یزغل متمول شد
۵۹	قضیه‌ی دو غلو
۶۵	قضیه‌ی جایزه نوبل
۷۳	قضیه‌ی جایزه نومچه
۷۷	قضیه‌ی آقای ماتم‌پور
۸۳	قضیه‌ی گنج

دیشب اندر خیابون لاله‌زار
جمعیت زیادی دیدم چند هزار؛
خانم لنگ درازی شیک و قشنگ
رد شد از پهلوی من مثل فشنگ.
دیدم یک جوانکی قد کوتوله،
دنبال آن خانم می‌دود همچون توله،
به خانم هی قربان صدقه می‌رود.
هر کجا این می‌رود او هم می‌رود.
رفت خانم تو سینهای ایران،
جوانک هم به دنبالش دوان،
بلیط خرید و رفتش بالاخونه،
پسره هم دنبالش مثل دیونه،
توی لژ پهلوی زنیکه نشست،
زنیکه هم روش را سفت و سخت بست،

چراغا خاموش شد اندر سینا،
 روی پرده پیدا شد بس چیزها:
 «دسته‌ای از مردم اروپا،
 رفتند به سوی جنگل‌های آفریقا،
 «تا از عجایب آثار قدیم،
 «هر چه می‌بینند بردارند فیلم.
 «همراه خودشان داشتند یک دختر،
 «که از ماه شب چهارده بود خوشگلتر.
 «الخالصه چون به جزیره خرابه‌ای رسیدند،
 «هر قدمی که برمی داشتند از وحشت می‌لرزیدند.
 «پس از رنج‌ها و زحمات بسیار،
 «به دست وحشی‌های آدمنخوار شدند گرفتار.
 «آن‌ها دختر را که دیدند،
 «خوشحال شدند و خیلی رقصیدند،
 «مردها را غافل کردند و دختری را دزدیدند،
 «دویدند دویدند تا به شهر خودشون رسیدند،
 «دختره را هفت قلم بزک کردند.
 «از شهر بیرون با داریه و دنبک بردند.
 «به یک تیر کلفتی او را در جنگل بستند،
 «غفلتن از دور پیدا شد هیکی مثل غول،
 «آمد و دختره را گرفت توی پنجول.
 «پشم اندر پشم اندر تنش بسیار بود.

«به نظرم وزنش چهل خروار بود،
 «سر پا وایسادی مثل آدم‌ها،
 «راه می‌رفتش روی دوپاها.
 «آن نکره میمون بود و اسمش بود کینگ کونگ،
 «تنش پشالو، کمرش بدون لنگ.
 «دختره هی جیغ و فریاد می‌زدش،
 «چونکه از شکل او می‌آمد بدش.
 «اما میمونه اون دوستش داشتش،
 «از اینجا می‌برد و اونجا می‌گذاشتش:
 «رخت او می‌کند و هی بو می‌کشید،
 «برا خاطرش با جانورها می‌جنگید.
 «آدما از دور که او را می‌دیدند،
 «توی سولاخ سمبه‌ها می‌چپیدند.
 «او هم هر وقتی که آدمیزادی می‌دید،
 «نعره‌ها از ته دلش هی می‌کشید؛
 «اگر دستش می‌رسید می‌گرفتش.
 «بیخ خرشا زور می‌داد و می‌کشتش.
 «خلاصه اروپایی‌های ناقلا،
 «برای میمون فراهم کردند بلا.
 «گاز بخوردش دادند و گیجش کردند و به اروپا بردند،
 «به دست آرتیست‌های شمیر یک سیرکش سپردند.
 «توی سیرک چندین هزار از مرد و زن،